



mtarbiat.ir

مبانی تربیت و رشد اسلامی

مستندات جلسه هفتم

موضوع:

تربیت و ربوبیت (۱۹)

بیست و یکم بهمن ماه ۱۴۰۳

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

مالک و ملک ما برنامه زندگی دارد

سوره نحل: وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِذَا يَوْمَ فَازَ هَبُونِ ﴿٥١﴾ وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ ﴿٥٢﴾

علامه طباطبایی رحمه الله عليه :

آیه شریفه و آیه بعد از آن بر وحدانیت خدا در الوهیت به معنی معبودیت به حق احتجاج می‌کند و می‌فرماید که: **دین تنها و تنها برای او است و احدی حق تشریع شریعت ندارد، و نیز حق ندارد که مردم اطاعتش کنند، و بنا بر این، این آیه و ما بعد آن در مقام تعلیل جمله سابق است، که مشرکین آن را انکار می‌کردند.**

پس جمله "وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" احتجاج بر وحدانیت خدا در ربوبیت است به این بیان که آنچه میان زمین و آسمان است، به حقیقت معنای ملک، ملک خدا و مملوک اوست، چون آنچه در عالم محسوس و مشهود است با همه صفات و افعالش قائم به ذات او و موجود به ایجاد او و ظاهر به اظهار اوست، بطوری که حتی يك لحظه هم نمی‌تواند با او ارتباط نداشته باشد، پس اشیاء، قائم به او است (همانند) قیام ملک به مالکش، و مملوک اوست به معنای حقیقی ملک، و به هیچ وجه از آنچه که هست نمی‌تواند تغییر یا انتقال پذیرد، هم چنان که خاصیت ملک حقیقی همین است، مانند مالکیت

انسان نسبت به چشم و گوش خودش (البته من باب مثل).
و وقتی قضیه بدین قرار باشد، خدای تعالی مدبر عالم نیز خواهد بود، برای اینکه متصور نیست که خدا مالک عالم، آن هم به این معنای از مالکیت بوده باشد، در عین حال دیگری هم مدبر عالم و مستقل در تدبیر و تصرف در آن باشد، و مالک حقیقی اش از دخل و تصرف در آنچه خلق کرده و مالک آن است منعزل باشد، و وقتی هم او رب العالمین است واجب است که از او پرهیز نمود، و در برابرش خضوع کرد چون رب غیر از مالک مدبر معنای دیگری ندارد.

"وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا" - یعنی دین دائماً برای او است، توضیح اینکه چون خدای تعالی رب عالم است بخاطر اینکه مالک همه اجزای آن و مدبر آنها است، و از لوازم تدبیر و واجبات آن این است که عالم انسانی بر طبق سنت او رفتار کند، تا به آن نتیجه‌ای که او برایش در نظر گرفته نائل شود، یعنی به سعادتش رهنمون شود، و با در نظر گرفتن این معنا که سنت و طریقه‌ای که او برای تدبیر، از خصوص انسان دارد همان چیزی است که قرآن نامش را دین نهاده، ناگزیر واجب می‌شود که تنها او متصدی وضع و جعل قوانین و سنتهای خود گردد، و او باید این طریقه را تشریع کند، پس تنها او است که مالک دین است، هم چنان که خودش فرموده: "وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا" و به عهده اوست که آنچه مایه صلاح و تدبیر امور انسانها است، تشریع نماید، هم چنان که فرموده: "وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ..."

(ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۳۹۱)

سوره شوری: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴿۵۳﴾

"صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ..." این آیه شریفه صراط مستقیم را که رسول خدا ﷺ مردم را به سویش دعوت می‌کند، بیان می‌نماید، و در آن خدا را به "کسی که آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است" توصیف می‌کند تا بفهماند دلیل استقامت صراط خدا چیست، چون وقتی ملك هر چیزی از آن خدای تعالی باشد، قهراً مالك غایتی هم که هر چیز به سوی آن غایت سیر می‌کند و سعادت‌ی که به سویش متوجه است نیز می‌باشد. پس در نتیجه غایت و سعادت هر موجودی همان چیزی است که خدای تعالی برای آن معین کرده، و راه به سوی آن سعادت و طریقی که باید سلوك کنند تا به سعادت خود برسند همان طریقی است که خدا تشریع و بیان نموده، و احدی غیر از خدا مالك هیچ چیز نیست تا برای مملوک خود غایتی معین و نهایی مقرر نماید. و یا برای رسیدن مملوکش به سعادت خاص خود راهی برای او تشریع کند. پس سعادت‌ی که خدای سبحان به سوی آن دعوت می‌کند، سعادت حقیقی انسانها است، و راهی هم که او بشر را به پیمودن آن دعوت نموده تا به سعادتشان منتهی کند، راه حقیقی و صراط مستقیم است.

"أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ". این جمله بشر را به لازمه مالکیت خدا نسبت به آنچه در آسمانها و زمین است هشدار می‌دهد، چون لازمه این مالکیت این است که امور خلق که مملوک اویند نیز راجع به وی باشد، و لازمه این هم آن است که راهی هم که خلق پیش می‌گیرد و روشی که در زندگی طی می‌کند- از آنجا که آن نیز یکی از امور خلق است- راجع به او باشد، پس تنها صراط مستقیم صراط اوست. و اگر به جای اینکه بفرماید "الا الى الله مصير الامور" فرمود: "تَصِيرُ الْأُمُورُ" و به مضارع تعبیر فرمود،

برای افاده استمرار بود، و می‌خواهد بفهماند برگشت امور خلق به خدای تعالی دائمی است.

و در این جمله علاوه بر هشداری که بیانش گذشت، اشعاری هم به علت وحی و تکلم الهی دارد، چون وقتی بناسد مصیر اشیاء و بازگشت مخلوقات به سوی خدا باشد لا جرم برای هر نوع از انواع موجودات راه مخصوصی است به سوی خدا که باید آن راه را طی کند، و بر خداست که هر نوعی را به سوی راه مخصوص به خودش هدایت فرماید و او را به سوی غایت و هدفش راه نماید، هم چنان که فرموده: "وَ عَلَى اللَّهِ قَضُ السَّبِيلِ" و همین خود سخن گفتنی است از خدا با هر نوعی از انواع موجودات، به زبانی که مناسب با ذات آن است، که وقتی آن را با انسان مقایسه کنیم، نامش را وحی و ارسال رسول می‌گذاریم. (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۱۵)

مدرسه تربیت و رشد اسلامی

mtarbiat.ir